

از فرق تا خروسخوان

شب ما چه باشکوهست
وقتی که گلوله ها
آن را خالکوبی می کنند
و دل ما را
دل های مضطرب ما را
در دو سوی شب
بانگ الله اکبر
به هم وصل می کند.

شب ما چه باشکوهست
وقتی که تاریکی
شهر را متحد می کند.

شب ما چه باشکوهست
وقتی که دستی ناشناس
دری را
بر رهگذری مبارز
می گشاید و
شوق و طپش، در دالان
بازوی هم می فشردند.

شب ما چه باشکوهست
وقتی که نظامیان
در محاصره چشمان شب زنده دارمان
اسیرند.

شب ما چه غمگانه باشکوهست

وقتی

که فریاد و ستاره

در آسمان گره می خورند

و بر بام ها، سایه ها

خاموشانه

ترحیمی ساده دارند.

از قرق

تا خروسخوان

شبروان

دل ما را در کوچه ها

چون مشعلی دست به دست

می گردانند

و خواب، بیهوده

بر فراز شهر، پرسه می زند.

کشتگان

سحر را نمی بینند

اما

صبح، حتمی الوقوعست.

سیاوش کسرای

تهران، سحرگاه یازده آذر 1357

"مردم" شماره 98 چهارشنبه 30 آبان ماه 1358